

نشریه علمی - پژوهشی  
پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)  
سال چهارم، شماره دوم، پیاپی ۱۴، تابستان ۱۳۸۹، ص ۷۶-۵۹

## بررسی تفاوت ساختاری داستان مزدک در شاهنامه فردوسی با دیگر منابع تاریخی

محمد طاهری\* - محمد مؤمنی ثانی\*\*

### چکیده

ظهور مزدک در تاریخ عصر ساسانی، یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ ایران در عهد پادشاهی ساسانی است که به جهت وجود اختلافات فراوان در گزارش‌های مورخان از این رویداد، همچنان موضوعی غامض و در خور توجه و بازکاوی است. یکی از روایات اصیل و در عین حال متفاوت در این باره، گزارش شاهنامه فردوسی است که محتوای آن با دیگر منابع تاریخی؛ از جمله تاریخ طبری و کامل ابن اثیر دارای اختلافات ساختاری است. فردوسی در نقل حوادث مربوط به دوران قباد ساسانی که ظهور مزدک از جمله مهم‌ترین این حوادث است؛ با جابه‌جایی و آمیختن وقایع تاریخی مربوط به پیش و پس از ظهور مزدک، روایتی نسبتاً متفاوت از این دوران به دست داده که مقایسه و سنجش آن با گزارش سایر تواریخ می‌تواند در جهت رفع ابهامات و پیچیدگی‌های مربوط به این حادثه منحصر به فرد در تاریخ ایران مؤثر باشد.

### واژه‌های کلیدی

تاریخ، شاهنامه شناسی، مزدک، بررسی تطبیقی.

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا [mtytaheri@yahoo.com](mailto:mtytaheri@yahoo.com)

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۴/۲۶

تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۱۲/۱۶

## مقدمه

مزدک شخصیتی است که با اصلاحات مذهبی و اجتماعی خود، چالش بزرگی در آیین زرتشت و دستگاه حکومتی و اوضاع اجتماعی ایران عصر ساسانی ایجاد نمود. ظهور این شخصیت، از حوادث مهم سلسله ساسانی است که در تاریخ ایران منحصر به فرد می‌نماید. مزدک در اواخر دوران پادشاهی قباد (۴۳۱م) پدر خسرو انوشیروان (۴۸۸م) ظهور کرد و بنابر اتفاق نظر اغلب تاریخ‌نویسان، مذهبی آورد که ظاهراً اصول آن با اصول مکتبهای اشتراکی متأخر از بسیاری جهات شباهت نسبی داشته است و مهمترین مشخصه آن اشتراک در اکثر شئون زندگی بوده است. آن چنان که اغلب منابع تاریخی قید کرده‌اند، مزدک در مدت اندک، پیروان بسیاری پیدا کرد، چنان که خود قباد هم تابع کیش او گردید. اما این مذهب و بانی آن، همان‌طور که بسرعت مراتب ترقی و نفوذ را در جامعه و پادشاهی ساسانی طی کرده بود، با همان سرعت دچار اضمحلال و نابودی شد؛ چرا که منافع طبقات حاکمه همچون موبدان و اسپهبدان با آن در تضاد کامل بود. این تضاد منافع، منجر به خلع قباد از قدرت گردید و برادر وی جاماسب به جای او به پادشاهی انتخاب شد. (۴۹۸م) البته قباد چندی بعد با کمک هیتالیان و با اقدامات زرمهر (سرخو) از بزرگان ذی‌نفوذ آن عهد دوباره بر سریر ملک نشست؛ اما ظاهراً برای جلب حمایت موبدان و اسپهبدان مخالف مزدک، سیاست حمایت از مزدک و مزدکیان را کنار گذاشت. خسرو انوشیروان، جانشین قباد با استفاده از تغییر روش پدر و نیز پدیدار شدن پیامدهای سوء پیش‌بینی نشده‌ای که نتیجه اقدامات و عملکرد عقاید اشتراکی مزدک بود (هم‌چون فروپاشی بنیان خانواده‌ها)، مقدمات نابودی این جنبش اجتماعی را فراهم آورد و در اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹م با تمهیدات و سیاست خاص خود، مزدک و مزدکیان را برانداخت. هر چند که بعضی از مورخان برآنند که نفوذ عقاید این فرقه، حتی پس از اسلام و تا عهد خلفای عباسی ادامه داشته است (← Yarshater, 2009:1022-23) با این حال باید توجه داشت که بسیاری از جزئیات این واقعه؛ از جمله ماهیت واقعی اصول عقاید مزدکی و تأثیری که این شخص در تاریخ و جامعه ایران عهد ساسانی داشته و نیز کیفیت قتل عام مزدکیان محل بحث است و پژوهشگران تاریخ عصر ساسانی تحقیقات متعددی در این باب انجام داده‌اند؛ از جمله منابع اصیل و قابل توجه در باب جنبش مزدک، شاهنامه فردوسی است که البته اکثر محققان معاصر در گزارش تاریخ مزدک بدان توجه داشته‌اند؛ اما آنچه که در این میان کمتر مد نظر قرار گرفته است؛ وجود تفاوت‌های ساختاری میان گزارش فردوسی و سایر روایات تاریخی ازین واقعه مهم است. اختلافاتی که با مقایسه و تطبیق وقایع‌نگاری شاهنامه و دیگر متون تاریخی، می‌تواند در امر شناخت دقیقتر این جنبش تاریخی یاری رساند.

### ظهور و سقوط مزدک به روایت شاهنامه

آنچه مقدمتاً درباره کیفیت ظهور و سقوط مزدک ذکر شد؛ مورد اجماع اغلب محققان اسلامی و غربی است. هرچند بنا بر خصلت تاریخ‌نگاری اختلافات اجتناب‌ناپذیری؛ بخصوص در نقل جزئیات در میان روایات مختلف تاریخی وجود دارد؛ اما روایت شاهنامه فردوسی از ماجرای به قدرت رسیدن قباد و ظهور مزدک، برخلاف اکثر تواریخ و از لونی دیگر است. فردوسی در بازگفت وقایع پادشاهی قباد، با پررنگ کردن نقش یکی از اسپهبدان ساسانی به نام سوخرا (در شاهنامه: سوفزای)، بسیاری از وقایع مهم مربوط به ظهور مزدک؛ از جمله برکناری قباد از قدرت و زندانی شدن او و سپس فرار به سرزمین هیتالیان و سرانجام بازگشت وی به قدرت را در ضمن حوادث مربوط به قتل سوخرا آورده است.

به روایت فردوسی، قباد با آنکه پادشاهی خود را مدیون سرداری به نام سوفزای بود؛ بر نفوذ و محبوبیت او در میان عوام و خواص رشک برد و با دسیسه‌ای او را به قتل رساند. در پی این اتفاق، سران لشکر و توده مردم که بشدت به سوفزای علاقه داشتند، بر قباد شوریدند و او را از قدرت خلع کرده و دست بسته به زرمهر پسر سوفزای واگذار کردند تا او را به کین پدرش بکشد. سپس پادشاهی را به برادر کهنتر قباد، کودکی جاماسپ نام واگذار نمودند. اما زرمهر نه تنها قباد را نکشت؛ بلکه موجبات فرار او به سرزمین هیتالیان را هم فراهم آورد. پس از چند سالی قباد با دلجویی از بزرگان ایرانی و با حمایت پادشاه هیتالیان مجدداً بر تخت پادشاهی نشست. با تثبیت اوضاع و تسلط قباد بر شئون ملک، سپاهیان ایران متوجه سرزمین‌های روم شدند و در نبرد با رومیان به فتوحات درخشانی دست پیدا می‌کنند. پس از ذکر همه این وقایع است که فردوسی به یکباره، داستان مزدک و حوادث پس از آن را در فصلی مجزاً پیش می‌کشد. به شرحی که خلاصه آن ازین قرار است:

در پی خشکسالی و قحطی که در اواخر عهد قباد در ایران روی داد، مردی بدانش و نیکنام به نام مزدک به نزد قباد رفت و با تمهیداتی چند وی را برآن داشت تا انبارهای آذوقه بزرگان و نجبا را به روی توده مردم بگشاید و ایشان را از نابودی و قحط و غلا برهاند. متعاقب این امر، مزدک در میان عوام محبوبیتی فوق‌العاده یافت و کارش بالا گرفت؛ چنانکه در ایوان پادشاهی بر دست راست قباد می‌نشست و پس از مدتی سپاهی فراوان بر او گرد آمد. مزدک بتدریج قائل به اصلاحاتی درباره دیانت تحریف شده زرتشت و نیز کیفیت تمشیت امور پادشاهی گردید. اما دامنه این اصلاحات به قدری گسترش یافت که اساس دیانت زرتشت مورد تردید و پرسش قرار گرفت؛ چنانکه عقاید مزدکی دیگر تفسیری از آیین زرتشت محسوب نمی‌شد؛ بلکه آیینی مستقل به شمار می‌رفت که بسیاری از مردم و از جمله شخص قباد نیز بدان گرویدند. اساسی‌ترین مدعای مزدک آن بود که مردم چه توانگر و چه

درویش همه با هم برابرند و کسی را بر کسی امتیازی نیست و از آنجا که اسباب تنازع نوع بشر در مالکیت زن و خانه و خواسته است؛ تملک براین موارد که علت اصلی همه جنگهاست، بایستی ملغی شود. اجرای تعالیم مزدکی در میان توده محروم جامعه مورد استقبال واقع شد و هزاران نفر را به طرفداری از وی برانگیخت. اما در سوی دیگر قضیه بزرگان و اشراف بودند که عملی شدن دستورات مزدک به معنای اضمحلال طبقه اجتماعی ایشان بود. پس از چندی مزدک از قباد در خواست نمود تا فرزند ارشد خود خسرو را وادار به پذیرش آیین جدید کند. اما خسرو که از تعلیمات مزدک و نفوذ روز افزون او متفر و نگران بود و عقاید و اقدامات مزدکیان را متزلزل کننده ارکان حکومت و اجتماع می‌دید؛ با همکاری بزرگان و موبدان، پدرش را از حمایت مزدک بازداشت و سرانجام مزدک و هزاران نفر از پیروانش را در پی برپا کردن محکمه‌ای فرمایشی، به طرزی فجیع به قتل رساند (← فردوسی، ۱۳۷۳: ۴۹-۲۹).

### بررسی تطبیقی

در بررسی تطبیقی داستان قباد و مزدک، نخست باید یادآوری کرد که در گزارش منابع تاریخی از ماجرای سوفزای که در مقدمه بدان اشاره شد، با روایت شاهنامه تفاوت‌های اساسی وجود دارد. این نام که در شاهنامه چاپ مسکو به شکل «سوفزای» و در بعضی نسخ دیگر شاهنامه، «به صورت‌های سرخوان، شوخانی، سغرا، سرخاب، سوقرا و سوفزای ضبط شده است» (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۵۶۶). در تاریخ طبری به صورت «سوخر» (طبری، ۱۳۷۵: ۶۳۹)، و در اخبار الطوال، به شکل «شوخر» آمده است (دینوری ۱۳۸۱: ۸۸-۸۷). اما مؤلف مجمل التواریخ و القصص نام این شخص را با عنوان «سپهد سرفر» آورده (مجمل التواریخ، ۱۳۱۸: ۷۳)؛ همچنین در کتاب مهم «تاریخ جنگ‌های ایران و روم»، نوشته پروکوپوس، مورخ روم باستان که یکی از مهمترین منابع تاریخی مربوط به عصر ساسانی است؛ نام این شخص با شکل نامتعارف «سنوس» (Seoses) ذکر گردیده است (پروکوپوس، ۱۳۸۲: ۳۳). اختلاف آشکار منابع تاریخی در این مورد و تعدد چشمگیر نام‌هایی که برای این سردار ساسانی ذکر شده، از همان آغاز بیانگر دشواری‌هایی است که در مسیر تحقیق درباره این بخش مبهم از تاریخ ایران باستان وجود دارد.

نکته مهم دیگر آنکه در بعضی از منابع کهن تاریخی مانند کتاب التاج جاحظ، علی‌رغم گزارشی که در باب اصلاحات مذهبی و اجتماعی قباد ارائه داده اند، نامی از مزدک برده نشده است. همچنین در

تاریخ پروکوپوس نیز از نام و شخصیت مزدک ذکر نرفته است. پروکوپوس در این کتاب، درباره ماجرای بدعت‌گزاری قباد در دین بهی، چنین می‌نویسد: «چندی که از فرمانروایی قباد گذشت و قدرت وی در اداره امور کشور بسط یافت، برخی بدعت‌های تازه آورد که از آن جمله بود؛ وضع قانونی راجع به مشترک بودن زن‌ها میان مردان» به نوشته او ایرانیان، به خاطر بدعت‌های قباد، بر وی شوریدند و وی را از گاه فرود آوردند (پروکوپوس، ۱۳۸۲: ۲۷). پیداست که به‌زعم این مورخان، منشأ اصلی بدعت‌ها و اصلاحاتی که در این دوران روی داده، شخص قباد پادشاه بوده است و ازین روی شرح حال مزدک و تعالیم او و تأثیرش بر روزگار قباد را فرو گذاشته‌اند. با این تمهیدات در ادامه به شرح مهمترین موارد اختلاف در داستان مزدک به روایت شاهنامه با دیگر متون تاریخی در این باره می‌پردازیم.

#### ۱. اختلاف در کیفیت ظهور مزدک

اولین نکته جالب توجه، در گزارش فردوسی آن است که شاهنامه تنها منبعی است که چگونگی ورود مزدک به دربار قباد را با طول و تفصیل آورده است و منابع تاریخی ماقبل شاهنامه این قضیه را مسکوت گذارده‌اند. بنابر متن شاهنامه، قباد با شنیدن استدلال‌ات منطقی مزدک، در باب مشکلات توده مردم و لزوم اصلاحات در دیانت زرتشتی، با او همدستان می‌شود و جایگاه موبد موبدان را بدو می‌سپارد:

ز گفتار او تنگ دل شد قباد	بشد تیز مغزش ز گفتار داد
وز آن پس بپرسید و پاسخ شنید	دل و جان او پر ز گفتار دید...
چو بشنید، در دین او شد قباد	ز گیتی ز گفتار او بود شاد
ورا شاه بنشاند شاه بر دست راست	ندانست لشکر که موبد کجاست

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۶۹/۴۴/۸-۲۵۵)

به استناد شاهنامه، قباد که در مقابل سخنان منطقی مزدک پاسخی نداشت، ابتدا به باز شدن انبارهای آذوقه به روی عوام گرسنه رضایت داد و سپس با بالا گرفتن نفوذ مزدک، بتدریج سایر تعلیمات مذهبی او را پذیرا شد. اما در اکثر تواریخ اسلامی، دلیل گرایش قباد به آیین مزدکی، ضعف مفرط و بیم او از جماعت مزدکیان قلمداد شده است؛ مثلاً ثعالبی می‌نویسد: مزدکیان قباد را «گفتند: اگر آیین ما را نپذیری و آنچه ما می‌خواهیم نکنی، هم‌چنان که میشی را خفه کنند، تو را خفه خواهیم کرد...» (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۲۸۸).

یکی از منابع مهم که شرح مفصّلی درباره کیفیت ظهور و خروج مزدک دارد؛ اثر مهم خواجه نظام‌الملک طوسی کتاب سیرالملوک یا سیاست‌نامه است. هر چند این کتاب اغلاط تاریخی مشهوری

دارد و مطالب تاریخی آن در اکثر موارد مستند نیست؛ با این همه گزارشی که در باب مزدک آورده، خالی از فایده نیست. وی درباره کیفیت ظهور مزدک می‌نویسد: «نخستین کسی که اندر جهان مذهب معطله آورد، مردی بود که اندر زمین عجم بیرون آمد و او را موبد موبدان گفتندی، نام او مزدک بامدادان، به روزگار ملک قباد بن فیروز پدر نوشیروان عادل. خواست که کیش کبرگی بر گبران به زیان آرد و راهی بد در جهان گسترده... پیش از آن که دعوی پیغامبری کند، رهیان خویش را فرمود تا از جایی نقب گرفتند و زمین را سنیدند، بتدریج چنان که سر سوراخ میان آتشگاه برآوردند و راست آنجا که آتش می‌کردند، سوراخی کوچک. پس دعوی پیغامبری کرد و گفت: مرا فرستاده‌اند تا دین زردشت را تازه گردانم که خلق معنی زند و استا فراموش کرده‌اند و فرمان‌های یزدان نه چنان می‌گذارند که زرتشت آورده است... این سخن به گوش ملک قباد رسید... قباد گفت معجزه تو چیست؟ گفت: معجزه من آن است که آتشی را که شما قبله و محراب خویش دارید، من به سخن آرم... دیگر روز، مزدک، رهی‌ای را در آن سوراخ فرستاد و گفت هرگاه که من به آوازی بلند یزدان را بخوانم؛ تو زیر سوراخ آی و بگو که صلاح یزدان پرستان زمین در آن است که سخن مزدک بر کار گیرند... پس قباد و موبدان و بزرگان به آتشکده شدند... از میان آتش آوازی برآمد بر آن جملت که یاد کردیم. قباد بر وی بگروید... و به وقت بار، قباد بر تخت بنشستی و مزدک را بر کرسی زر بنشاندی و بسیاری از قباد بلندتر بودی و مردمان بهری به رغبت و هوا و بهری به موافقت پادشاه در مذهب مزدک همی آمدند و از ولایت‌ها و ناحیت‌ها مردمان روی به حضرت نهادند و پنهان و آشکارا در مذهب مزدک می‌شدند و لشکریان بیشتر رغبت نکردند؛ ولیکن از قبل حشمت پادشاه، هیچ نمی‌یارسند گفتن و از موبدان، هیچ کس در مذهب مزدک نشد. گفتند بنگریم تا از زند و استا چه بیرون آورد» (نظام الملک، ۱۳۴۰: ۲۴۱) از نوشته نظام الملک چنین برمی‌آید که وی برای بدنام کردن دشمنان خود و تحت لوای اینکه اعتقادات ایشان بازمانده عقاید مزدکی است، به چنین افسانه پردازایی دست زده است.

بیشتر مورخان معاصر، اعتقاد دارند که قباد با پذیرش این آیین، در جستجوی راهی برای سرکوب بزرگان داعیه‌دار و قدرت‌طلبی چون زرمهر (در شاهنامه: سوفزای) بود (دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۳۴۰؛ Frye, 2009: 150) هانری ماسه نیز هدف قباد از اجازه دادن به مزدکیان برای گسترش آیین خود را، درهم شکستن قدرت بی‌نهایت روحانیان و نظامیان می‌داند (هانری ماسه، ۱۳۵۰: ۲۸۹). برخی دیگر از صاحب‌نظران علت دیگری برای گرویدن قباد به مزدک ذکر می‌کنند؛ ازین قرار که «چون هیاطله پس از کشتن فیروز، قباد را به عنوان گروگان نزد خود نگه داشتند؛ برای او فرصتی پیش آمد تا در

مدت دوسالی که در میان آن مردمان زندگی می کرد، باشیوه ساده جامعه ابتدایی و بی طبقه هیاطله و اصول اجتماعی آنان... خو بگیرد و در نتیجه با پیشنهاد مزدک در باره اصلاحات اجتماعی در ایران همداستان شود» (باقری، ۱۳۷۶: ۱۳۷). گفتنی است که قباد به جهت پذیرش آیین مزدک، در نزد خدای نامه نویسان و نویسندگان تواریخ کلاسیک ایران بشدت مورد نکوهش قرار گرفته است. (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۵۴). ثعالبی می نویسد: «مردم قباد را از سستی و رکاکت رای، قباد بریزاد ریش می خواندند» (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۲۸۸).

## ۲- اختلاف در طرز تلقی

تصویری که فردوسی از شخصیت مزدک ترسیم می کند؛ برخلاف کلیه منابع تاریخی، تصویری مثبت و خیراندیش و مصلح اجتماعی است:

بیامد یکی مرد، مزدک به نام سخن گوی و بادانش و رای و کام  
گرانمایه مردی و دانش فروش قباد دلاور بدو داد گوش  
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۱۱/۴۲/۸-۲۱۰)

به گفته فردوسی، مزدک مردی سخندان، با دانش و رای و کام و نیز گرانمایه مردی دانش فروش بود که به زیرکی توانست دستور و گنجور شاه شود. البته این دو منصب بزرگ که فردوسی برای مزدک عنوان کرده؛ یعنی وزارت و خزانه داری قباد، بصراحت در هیچ یک از منابع تاریخی قید نشده است. ظاهراً انگیزه فردوسی در ذکر این مطلب تأکید بر سیطره همه جانبه مزدک، در دربار و دستگاه قباد بوده است. در مقابل این نگرش مثبت فردوسی، مورخان سنتی دیگر بالاجماع مزدک را فریبکاری شیطان صفت دانسته اند که موجبات تباهی در دین و دنیای مردمان را فراهم آورد. ثعالبی می نویسد: مزدک «شیطانی بود در قالب انسانی؛ ظاهری زیبا و باطنی ناپسند داشت. صورتاً نظیف و سیرتاً خبیث بود...» (ثعالبی، شاهنامه، ۱۳۲۸: ۲۸۶). در کتاب سنی ملوک ارض و الانبیاء، او را «فته گر» خوانده اند. (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۵۴۰) در مروج الذهب، پدید آورنده نیرنگ در میان عوام لقب گرفته (مسعودی، ۱۳۵۶: ۲۵۸) و در تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی، او را «بدعت گذار» در کیش مجوس قلمداد کرده اند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۶ یعقوبی، ۱۳۵۶: ۲۰۲).

## ۳. تفاوت در بازگویی آموزه های مذهبی مزدک

در میان تعالیم انسان دوستانه و نیکخواهانه مزدک که در ادامه آنها را متذکر خواهیم شد، نقطه ضعف

بزرگی خود نمایی می‌کند که به هیچ روی قابل توجیه و پذیرش نیست و آن، مسأله بحث برانگیز اشتراک همسر است. این آموزه شگفت آور که در همه منابع تاریخی، از جمله اصول تعالیم مزدک شمرده شده، همه اصول بشردوستانه مزدک را تحت الشعاع خود قراردادده و بهترین حربه برای سرکوبی اقدامات اصلاحی مزدکیان بوده است. هر چند برخی از صاحب نظران انتساب این آموزه را به مزدک منتفی دانسته و آن را؛ از جمله اتهامات بی وجهی تلقی می‌کنند که دشمنان مزدک بر او بسته‌اند؛ با این حال تمام منابع تاریخی؛ از جمله شاهنامه این قضیه را ضمن باورهای مزدک قید کرده‌اند. با این تفاوت مهم که بر خلاف شاهنامه که تأکید خاصی بر این امر دیده نمی‌شود؛ کلیه تواریخ عربی برای مشوه کردن چهره مزدک و توجیه قتل عام او و پیروانش این موضوع را بسیار پررنگ کرده و به آن طول و تفصیل فراوانی داده‌اند و حتی انگیزه اصلی انوشیروان در ریشه کن کردن مزدکیان را تعرض مزدک به همسر قباد، مادر انوشیروان، دانسته‌اند. بدین ترتیب تمامی آموزه‌های اصلاحی و انسان دوستانه مزدک تحت الشعاع قرار گرفته و قتل عام هزاران مزدکی امری مشروع و حتی واجب جلوه می‌کند.

فردوسی در باب تعالیم مزدک چنین آورده است:

همی گفت هر کو توانگر بود	تهی دست با او برابر بود
نباید که باشد کسی برفزود	توانگر بود تار و درویش بود
جهان راست باید که باشد به چیز	فزونی توانگر چرا جـست نیز
زن و خانه و چیز بخشیدنی است	تهیدست کس با توانگر یکی است

مزدک اعتقاد داشت که:

بیچاند از راستی پنج چیز	که دانا بر این پنج نفزود نیز
کجا رشک و خشم است و کین و نیاز	به پنجم که گردد بر او چیره آز
تو گر چیره باشی بر این پنج دیو	پدید آیدت راه کیهان خدیو
از این پنج ما را زن و خواسته است	که دین بهی در جهان کاسته است
زن و خواسته باید اندر میان	چو دین بهی را نخواهی زیان
بدین دو بود رشک و آز و نیاز	که با خشم و کین اندر آید به راز

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۸۸/۴۶/۸ - ۲۸۴)

ظاهراً فردوسی، اصلاحات مذهبی مزدک را در حکم آوردن دیانتی تازه قلمداد کرده است:

به گرد جهان تازه شد دین او	نیارست جستن کسی کین او
----------------------------	------------------------

(همان، ۲۷۱/۴۵/۸)



کما این که انوشیروان نیز در روز محاکمه، خطاب به مزدک بدعت‌های او را در دیانت زرتشت، چنین تخطئه می‌کند:

یکی دین نو ساختی پر زیان	نهادی زن و خواسته در میان ....
جهان زین سخن پاک ویران شود	نباید که این بد به ایران شود....
ز دین آوران این سخن کس نگفت	تو دیوانگی داشتی در نهفت
همه مردمان را به دوزخ بری	همی کار بد را به بد نشمری

(همان، ۸/ ۴۸/ ۳۲۹-۳۲۱)

ابن بطریق پزشک و مورخ مصری در قرن چهارم (متوفی به سال ۳۲۸) در خصوص اصول مذهب مزدک، شرحی نوشته است که همانند فردوسی نگرشی متعادل و دور از سیاه نمایی در باره تعلیمات اوست [به گفته مزدک] خداوند، روزی را بر روی زمین از آن جهت آفرید که مردم آنها را میان خود به طور مساوی تقسیم کنند و کسی از کس دیگر بیشتر نداشته باشد؛ اما مردمان در این میان ظلم می‌کنند و هر کس خود را به برادرش ترجیح می‌دهد. ما می‌خواهیم در این امر، تجدیدنظر کنیم و سهم درویشان را از دولتمندان بستانیم و از هر کس که مال و زن و خدم و خواسته فراوان داشته باشد، از وی گرفته و میان او و دیگران عدالت را رعایت کنیم تا آنکه احدی را امتیاز بر دیگران باقی نماند (ابن بطریق، ۱۹۰۹: ۲۶).

اما خواجه نظام‌الملک طوسی متأثر از بدگویی‌های دیگر تواریخ، بر آموزه اشتراک در زنان تأکیدی بلیغ دارد: «مزدک گفت مال بخشیدنی است میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند و به هر چه حاجتمند گردند باید مال یکدیگر خرج کنند تا هیچ کس را بی‌برگی نباشد و درماندگی و متساوی‌الحال باشند. او به اباحت مال راضی شد. آنکه گفت زنان شما چون مال شماست؛ باید که زنان را چون مال یکدیگر شناسید تا هیچ کس از لذات و شهوات دنیا بی‌نصیب نماند و در مراد بر همه خلق گشاده بود» (نظام‌الملک، ۱۳۴۰: ۲۴۲). طبری نیز تأکید کرده است که «شریعت مزدک، مساوات در مال و زن بود» (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۶).

به گفته نولدکه: «در خصوص اشتراک زنان در این که آیا مزدک اصلاً مزاجت را از میان برداشت؛ مورخین عرب چیزی صریح نمی‌گویند؛ ولی انتزاع زن‌ها به زور از آن کسی که زن زیادی داشت و رفع اختلافات و امتیازات و از میان برداشتن دارایی شخصی، معلوم است که منتج می‌شد به منسوخ شدن مزاجت. چون مساوات در اشیاء فقط وقتی صورت می‌بندد که اشیاء بالاشتراک باشند؛ یعنی دیگر

دارایی شخصی در بین نباشد و بدیهی است که اگر کسی بخواهد دارایی شخصی را از میان بردارد؛ باید ارث و میراث و خانواده را که بنایش بر روی وراثت است، از میان بردارد و این که مسأله نسخ خانواده از طرف مزدکی‌ها تا چه درجه به حقیقت پیوسته بود، از نوشته‌های مورخین عرب برمی‌آید که می‌گویند، دیگر تقریباً نصف بچه‌ها نمی‌دانستند پدرشان کیست» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۷۳-۱۷۲).

دیاکونوف عامل اصلی شکل‌گیری نهضت مزدکیان را، اسارت و بندگی طبقه دهقانان می‌داند. وی می‌نویسد: «در اوایل قرن ششم، اسارت و بندگی کشاورزان، به صورتی درمی‌آید که موجب بروز نهضت نیرومندی به نام «نهضت مزدکیان» می‌گردد» (دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۳۱۳). در حقیقت دیاکونوف، تعالیم مزدک را اصلاحات مذهبی تلقی نمی‌کند و بر آن است که هدف اصلی مزدک، مبارزه با پادشاهی ساسانی بوده است. وی می‌نویسد: «مزدک از این تعلیم تازه، برای مبارزه با دولت استفاده می‌کرد. جنبه دینی و فلسفی و روحانی و اخلاقی این تعالیم، ظاهراً مورد توجه و عنایت مزدک نبوده است؛ بلکه در نهضت مزدکیان، یک‌رشته درخواست‌ها و نظرهای اجتماعی دیده می‌شو» (همان، ۳۴۰). منابع معتبر متأخر تاریخی، اصلاحات مزدک در امر خانواده را محدود به ممنوعیت چند همسری اشراف دانسته‌اند. (← Yarshater, 2009:999-1000) در یکی از جدیدترین پژوهش‌ها نیز در باب مسأله اشتراک زنان چنین آمده است: «طبق خواسته مزدک و قباد، هر مردی باید یک زن داشته باشد نه آن که یک زن متعلق به چند مرد باشد.» (خلعتبری، ۱۳۷۹: ۹). این نظر با این که در چارچوب تعالیم بشر دوستانه مزدک، منطقی می‌نماید، متأسفانه از سوی هیچ منبع کهنی تأیید نمی‌شود و همه منابع تاریخی، بصراحت اشتراک در زنان را به عنوان یکی از اصول مذهب مزدک متذکر شده‌اند و چنان که یادآور شدیم همین قضیه حربه اصلی مخالفان مزدک بوده است. برای نمونه، پروکوپیوس در این مورد می‌نویسد: «قباد برخی بدعت‌های تازه آورد که از آن جمله بود؛ وضع قانونی راجع به مشترک بودن زن‌ها میان مردان» (پروکوپوس، ۱۳۸۲: ۲۷). گردیزی نیز از قول مزدک می‌گوید: «.. از توانگران بیاید ستد و به درویشان بیاید داد... و زن همچنین، هر کس که دارد، روا باشد و بسیار چیزهای منکر گفت...» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۸۰). در آراء شرق‌شناسان متأخر نیز این امر تقبیح شده است: «شاید تنها آیینی که زن را هم‌ردیف احشام و دارایی‌های منقول دانسته، همین آیین مزدک بوده باشد. اگر زن در ادیان چینی رابطه خدا و خلق بود، در آیین مزدک، فقط اسباب تمتع است» (← جین هولم، ۱۳۸۴: ۲۶۱).

ناگفته نماند که در بعضی از منابع تاریخی؛ از جمله تاریخ طبری از شخصی به نام زراتشت (زرتشت) بن خرگان (یا: فرگان)، به عنوان پیشوا و مربی مزدک، نام برده شده (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۶) که البته در

شاهنامه، ذکری از او نرفته است و سایر متون تاریخی نیز درباب او مطلب چندانی متذکر نشده‌اند.

#### ۴. علت خلع قباد از پادشاهی و زندانی شدن او

از موارد بسیار مهم اختلاف شاهنامه فردوسی با اکثر متون تاریخی، زمان و کیفیت برکناری قباد از قدرت است. چنانکه گفتیم شاهنامه دلیل خلع قباد را از پیامدهای قتل سوخرا قلمداد کرده است. حال آن که در بیشتر منابع تاریخی دیگر، به استثنای تاریخ یعقوبی و الکامل ابن اثیر، کشته شدن سوخرا، واقعه‌ای بی‌اهمیت تلقی شده و پیروی قباد از آیین مزدک و مخالفت بزرگان با این موضوع علت اصلی خلع ید قباد و به زندان افتادن او ذکر شده است. جالب توجه آن است که در گزارش شاهنامه و دو منبع اخیرالذکر، این سوخراست که پس از برکنار شدن توسط قباد، به زندان افکنده می‌شود:

بفرمود کاو را به زندان برند به نزدیک نا هوشمندان برند

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۰۱/۳۵/۸)

پروکوپوس که در کتاب تاریخ جنگهای ایران و روم مفصلاً به مناسبات دو کشور اشاره کرده است؛ از این زندان که موسوم به زندان فراموشی بوده، وصف کاملی به دست داده است. وی می‌نویسد: «زندان مزبور را از آنرو زندان فراموشی می‌نامیدند که مطابق قانون مخصوصی، هر وقت کسی در این زندان محبوس می‌گردید، هیچ کس حق بردن نام او را نداشت و اگر کسی نام محبوس را بر زبان می‌آورد، خود، محکوم به مرگ می‌گردید» (پروکوپوس، ۱۳۸۲: ۲۸). کریستین سن، به نقل از منابع ارمنی، زندان فراموشی را قلعه‌ای مستحکم توصیف کرده و مکان آن را در خوزستان در منطقه گیل کرد یا اندمشن (اندیمشک؟!؛ دانسته است. به گفته او این زندان «یک نوع قلعه باستیل محسوب می‌شد و آن را انوشبرد یا قلعه فراموشی نیز می‌خواندند؛ زیرا که نام زندانیان و حتی نام آن مکان را کسی نبایستی به زبان براند» (کریستین سن، ۱۳۵۱: ۳۳۰).

در تاریخ طبری، شرح زندانی شدن و خلع قباد، از این قرار است که چون کار مزدک بالا گرفت، بزرگان پارسی قباد را از پادشاهی خلع و زندانی کردند و برادر کهرش جاماسب را که خرد بود، برگاه نشانند. خواهر قباد، به دستان، نگهبان زندان را، فریب داد و به نزد قباد رفت. شبانه او را در جامه‌ای پوشید و نگهبان را گفت که این جامه من است که حائض شده و بدین سان، قباد را از بند بیرون برد. قباد آن‌گاه به سرزمین هیطالان رفت. در راه با دخت یکی از بزرگان مزاجت کرد و کسری انوشیروان حاصل این پیوند است. مدتی آن‌جا بود و پس از چندی به یاری ایشان به ایران بازگشت تخت و تاج را از جاماسب بازستاند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۱-۶۴۰). در این منبع ذکری از داستان مزدک تا اوایل

پادشاهی کسری نیست. روایت دینوری از گریز قباد تا زمانی که به یاری سربازان هیاطله پادشاهی را بازپس گرفت، دقیقاً همانند روایت طبری است (دینوری، ۱۳۸۱: ۹۵-۹۴).

در روایت فردوسی، منجی قباد از مرگ و زندان، زرمهر سوخراست. گزارش ابن اثیر نیز در این باب هم چون گزارش فردوسی است (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۴۷۹). مسعودی نیز در مروج الذهب، به طور مختصر به این داستان اشاره کرده، می نویسد: «قباد، به سبب اعمال مزدک و یارانش، از پادشاهی خلع شد و برادرش جاماسب، مدت دو سال، به جایش نشست» (مسعودی، ۱۳۵۶: ۲۵۸). تفاوت مهم گزارش مسعودی در باب به قدرت رسیدن مجدّد قباد، با شاهنامه و تمامی منابع تاریخی دیگر، آن است که به گفته وی، خسرو انوشیروان، در به قدرت رسیدن مجدّد قباد، نقش عمده ای ایفا کرده است. «انوشیروان، با بزرگمهر پسر سرحو، همدستی کرد تا قباد به شاهی بازگشت و حکایت آن دراز است» (همان، ۲۵۸). مسلماً چنین امری با توجه به اجماع تمامی متون تاریخی در صغر سن انوشیروان در این دوران کاملاً مردود می نماید.

یعقوبی می نویسد که پس از بلاش «برادرش قباد پادشاه شد و چون کودک بود، تدبیر کشور را به سوخرا وا گذاشت؛ اما پس از رسیدن به حد بلوغ کار سوخرا را در اداره کشور نپسندید و او را کشت، آن گاه مهران را پیش داشت. سپس پارسیان، قباد را از پادشاهی خلع و حبس کردند و برادرش جاماسب پسر فیروز را به پادشاهی برداشتند، قباد در زندان و برادرش پادشاه بود، تا آن که خواهر قباد داخل زندان شد و رئیس زندان را که متعرضش گردید به عذر این که حائض است به وعده ای امیدوار ساخت، آن گاه وارد زندان شد و یک روز نزد قباد ماند، سپس او را در میان فرشی پیچید و روی شانه غلام نیرومندی از محبس درآورد» (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۲۰۲-۲۰۱).

دینوری نیز در این باب آورده است که «چون ده سال از پادشاهی قباد گذشت، مردی که نامش مزدک و از مردم استخر بود، نزد او آمد و به آیین مزدکی او را فراخواند و قباد به آن آیین گروید و ایرانیان سخت خشمگین شدند و تصمیم به کشتن قباد گرفتند. قباد، از ایشان پوزش خواست؛ ولی نپذیرفتند و او را از پادشاهی عزل کردند و به زندان افکندند و کسانی را بر او گماشتند و جاماسب پسر فیروز را که برادر قباد بود، بر خود پادشاه ساختند» (دینوری، ۱۳۸۱: ۹۴).

همچنین در کتاب سنی ملوک الارض و الانبیا، آمده است که قباد به خاطر هم داستان شدن با مزدکیان، از قدرت کنار گذاشته شد. «در روزگار او برادرش جاماسب پسر فیروز پادشاهی کرد؛ اما او را به سبب این که در ایام فتنه مزدک فرمان رانده بود، پادشاه شمردند، سپس قباد به سلطنت بازگشت» (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۵۴).

## ۵. پایان کار مزدک

شاهنامه، تنها منبعی است که پایان کار مزدک و قتل عام مزدکیان را به اواخر روزگار قباد نسبت داده است؛ حال آن که سایر متون تاریخی، بالاجماع، این واقعه را در ضمن نخستین اقدامات خسرو انوشیروان پس از جلوس بر تخت پادشاهی، ذکر کرده‌اند (۴- پرتوعلوی، ۱۳۵۳: ۴۸). به روایت فردوسی، مزدک در اوج قدرت و نفوذ، در حالی که عدد پیروانش به صد هزار تن بالغ می‌شد، نگران از عدم گرایش جانشین قباد به تعلیمات او، از پادشاه درخواست نمود که فرزندش را وادارد که به صورت مکتوب، سرسپردگی خود به آیین جدید را اعلام نماید:

به دشت آمد از مزدکی صد هزار	برفتند شادان بر شهریار
چنین گفت مزدک به شاه زمین	که ای برتر از دانش و بافرین
چنان دان که کسری نه بر دین ماست	ز دین سرکشیدن ورا کی سزاست
یکی خط دستش بیاید ستد	که سر باز گرداند از راه بد

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۸ / ۴۵-۴۶ / ۲۸۴-۲۸۰)

کسری چند ماهی، از پدر فرصت خواست تا کژی و انحراف کیش مزدک را اثبات نماید. قباد که ظاهراً از عمق نفوذ مزدک در آرکان ملک و مملکت به هراس افتاده بود، با فرزند هم‌رای شد و بدین ترتیب کسری، مقدمات اضمحلال و ریشه کن کردن مزدکیان را فراهم آورد. ابتدا در مناظره‌ای تشریفاتی تعالیم مزدکی را عامل فروپاشی و تباهی اساس جامعه و حکومت معرفی کرد و متعاقب آن، مزدک و پیروانش را به نحو فجیعی به قتل رساند.

به درگاه کسری یکی باغ بود	که دیوار او برتر از راغ بود
همی گرد بر گرد او کنده کرد	مر این مردمان را پراکنده کرد
بکشتندشان هم به سان درخت	زیر پای و زیرش سراکنده سخت

(همان، ۴۹/۸ / ۳۴۱-۳۳۹)

به گفته فردوسی، قباد تا مدت‌ها، بابت خیانت و پیمان‌شکنی‌ای که در حق مزدک روا داشته بود، از عذاب وجدان رنج می‌برد:

همی بود با شرم چندی قباد	ز نفرین مزدک همی کرد یاد
به درویش بخشید بسیار چیز	بر آتشکده خلعت افکند نیز

(همان، ۴۹/۸ / ۳۵۱-۳۵۰)

به گزارش ثعالبی، مشابه روایت فردوسی، انوشیروان از پدر دستوری خواست تا به حجت و برهان با مزدک در آویزد. حجت‌های وی در برابر مزدک در این روایت، همان حجت‌هایی است که در شاهنامه نیز ذکر شده‌اند (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۲۸۶). برخلاف شاهنامه فردوسی که کشتار مزدکیان را بلافاصله پس از پایان مناظره فرمایشی قلمداد کرده است، ثعالبی این کشتار را از جمله وصایای قباد به انوشیروان ذکر کرده است. وی می‌نویسد که اوج عظمت مزدکیان با زوال قدرت قباد همراه بود. شاه از پای درآمد و بیمار گشت. وی در بستر بیماری، فرزندش انوشیروان را به جانشینی خود برگزید و به او سفارش کرد که علاج دردهایی که من باعث آن‌ها شده‌ام، باش و از خداوند یاری بخواه؛ باشد که نظم و آرامش از نو برپا و ایران‌شهر زنده شود و «خود به ذلت بمرد» (همان، ۲۹۰).

نحوه کشتار مزدک و هم‌کیشانش نیز، در شاهنامه ثعالبی، به گونه‌ای دیگر است. وی به نقل از ابن‌خردادبه می‌نویسد: روزی انوشیروان، در مجلس، از یکی از آرزوهایش که برآورده نشده بود، سخن گفت. «حاضرین پرسیدند: این آرزو کدام است؟ گفت: قتل کفار. مزدک گفت: آیا تو به قتل تمام مردم قادری؟ پادشاه گفت: ای ناپاک زاده تو اینجایی؟! به امر او مزدک را کشیده بردند و خفه کرده، به دار آویختند. مزدکیان، غوغایی برانگیختند و به نزاع برخاستند... سربازان، همه را محاصره کرده، مانند مزرعی که گندم آن درو شده باشد، همه را به خاک هلاک در افکندند...» (همان، ۲۹۱-۲۹۰). پس از آن به دستور پادشاه، هشتاد هزار تن از مزدکیان قتل عام شدند.

این‌اثیر نیز درباره ماجرای این قتل عام تقریباً با ثعالبی هم‌رای است. اما او تعداد مزدکیان کشته شده را صد هزار تن عنوان کرده است که با گزارش شاهنامه، مطابقت دارد. وی همچنین، ظاهراً برای کاستن از قبح این کشتار فجیع و دسته‌جمعی، عنوان کرده است که انوشیروان اموال بزرگان مزدکی را در میان مردم نیازمند تقسیم نمود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳: ۵۰۴). در تاریخ گردیزی نیز، ماجرای محاکمه و قتل مزدک در خلال حوادث دوران شاهی انوشیروان آورده شده است (گردیزی، ۱۳۶۳: ۸۵-۸۴).

یعقوبی نیز، کشتار مزدکیان را به انوشیروان نسبت می‌دهد، جز آن‌که این رخداد را پس از تاجگذاری او آورده است. وی متفاوت با کلیه منابع تاریخی، در کنار نام مزدک، از کشته شدن پیشوای فکری مزدک؛ زردشت بن خرکان نیز سخن رانده است: «مزدک را که می‌گفت باید زنان و اموال مردم مشترک باشند و نیز زردشت بن خرکان را که در کیش مجوسی بدعت نهاده بود[ند] و یاران این‌دو را کشت» (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۲۰۲). شهرستانی نیز، در الملل و النحل، در اشاره بسیار کوتاهی که به داستان مزدک داشته است، نابودی مزدک و مزدکیان را به دوران انوشیروان نسبت داده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۴۷). دینوری درباره چگونگی انجام کار مزدک آورده است که «چون از

پادشاهی قباد، چهل و سه سال گذشت، مرگ او فرا رسید و کار را به پسر خود، انوشیروان سپرد و او پس از پدر به پادشاهی رسید و دستور به تعقیب و جستجوی مزدک پسر مازیار داد. مزدک برای مردم ارتکاب کارهای حرام را روا دانسته بود و مردم فرومایه را به انجام کارهای زشت تشویق می‌کرد و غضب اموال را برای غضب‌کنندگان و ستم را برای ستمکاران آسان کرده بود. به جست و جوی وی برآمدند و او را گرفتند و انوشیروان دستور داد او را کشتند و بر دار کشیدند و هر کس را که به آیین او بود، کشتند» (دینوری، ۱۳۸۱ص ۹۶).

شرح ماجرا آنگونه که در تجارب الأمم آمده است با سایر تواریخ و از جمله شاهنامه، تفاوت مهمی دارد و آن اینکه انوشیروان، نخست پدر خود قباد را از میان برداشت و سپس به قتل عام مزدکیان پرداخت. اگر این امر صحت داشته باشد، گزارش سایر تواریخ ازین امر مسلماً مأخوذ از خداینامه‌هایی بوده که به امر انوشیروان و با تحریف وقایع، قباد را در کشتار مزدکیان، همراهی و همدست انوشیروان قلمداد کرده‌اند. در تجارب الأمم همسان با سایر تواریخ آمده است که انوشیروان پس از آنکه سران مزدکی را گردن زد، دارایی شان را در میان مردم بهر کرد (ابن مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۱۵۶-۱۵۴).

با وجود این قتل عام بزرگ و علی‌رغم همه محدودیت‌هایی که سالها در حق مزدکیان اعمال می‌شد- همچنانکه در ابتدای این گفتار اشاره کردیم- اندیشه‌های مزدکی تا قرون اولیه اسلامی ادامه داشت و بعضی از مورخان؛ از جمله مؤلف مجمل‌التواریخ و القصص، بابک خرم‌دین را از پیروان او برمی‌شمارد و عنوان خرم‌دین را منسوب به «خرمه» همسر مزدک می‌داند. (مجم‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۳۵۳-۳۵۴).

### نتیجه‌گیری

داستان مزدک به روایت شاهنامه، هم از جهت ساختار کلی داستان و هم در بسیاری از جزئیات با آنچه که در بسیاری از تواریخ پیش و پس از فردوسی آمده، متفاوت است. بررسی تطبیقی مندرجات شاهنامه و مآخذ تاریخی درباره ماجرای مزدک، حاکی از آن است که منبع فردوسی در نقل این داستان با اکثر متون تاریخی تفاوت داشته است. سوای این که ظاهراً جنبه‌های نوع‌دوستانه آیین مزدک، باعث شده که فردوسی نیک‌اندیش، علی‌رغم همه اتهامات و بدگویی‌هایی که در گزارش‌های مربوط به مزدک -چه پیش از اسلام و چه پس از اسلام- وجود داشته، نگاه نسبتاً مثبت و معتدلی به این چهره تاریخی داشته باشد. اهم اختلافات مندرجات شاهنامه و منابع تاریخی در ذکر داستان مزدک از این قرار است:

- ۱- شاهنامه تنها منبعی است که چگونگی ورود مزدک به دربار قباد را با طول و تفصیل آورده است و منابع تاریخی ماقبل شاهنامه این قضیه را مسکوت گذارده‌اند.
- ۲- تصویری که فردوسی از شخصیت مزدک ترسیم می‌کند، چهره‌ای مثبت و خیرخواه و مصلح اجتماعی است. در تمامی مآخذ تاریخی دیگر، مزدک شخصیتی منفور و مطرود دارد.
- ۳- تمام منابع تاریخی؛ از جمله شاهنامه، قضیه اشتراک در زنان را ضمن باورهای مزدک قید کرده‌اند؛ با این تفاوت مهم که برخلاف شاهنامه که تأکید خاصی بر این امر دیده نمی‌شود، سایر تواریخ برای مشوه کردن چهره مزدک و توجیه قتل عام او و پیروانش این موضوع را بسیار پررنگ کرده و به آن طول و تفصیل فراوانی داده‌اند و حتی انگیزه اصلی انوشیروان در ریشه کن کردن مزدکیان را تعرض مزدک به همسر قباد، مادر انوشیروان، دانسته‌اند.
- ۴- از موارد بسیار مهم اختلاف شاهنامه فردوسی با اکثر متون تاریخی، زمان و کیفیت برکناری قباد از قدرت است. شاهنامه دلیل خلع قباد را از پیامدهای قتل سوخرا قلمداد کرده است. حال آن‌که در بیشتر منابع تاریخی دیگر، به استثنای تاریخ یعقوبی و الکامل ابن اثیر، کشته شدن سوخرا واقعه‌ای بی‌اهمیت تلقی شده و پیروی قباد از آیین مزدک و مخالفت بزرگان با این موضوع علت اصلی خلع ید قباد و به زندان افتادن او ذکر شده است.
- ۵- مهم‌ترین تفاوتی که شاهنامه، در باب کشتار مزدکیان با سایر متون تاریخی دارد؛ آن است که فردوسی این قتل عام را مربوط به اواخر دوران پادشاهی قباد می‌داند. دورانی که هرچند کسری به عنوان چانشین پدر قدرت را در دست داشت؛ لیکن کماکان عنوان پادشاهی در اختیار قباد بود. اما در بیشتر تواریخ کشتار مزدکیان به پس از قباد و از جمله نخستین اقداماتی است که کسری پس از برتخت نشستن انجام داده است و از آن به بعد است که از سوی بزرگان مخالف مزدک، به کسری لقب انوشیروان اعطا شده است.

## منابع

- ۱- ابن بطریق، سعید. (۱۹۰۹). *التاریخ المجموع علی التحقيق والتصدیق، الجزء الثانی، بیروت: نشر شیخو.*
- ۲- ابن اثیر، عزالدین. (۱۳۸۳). *تاریخ کامل، جلد اول، ترجمه سید حسین روحانی، تهران: انتشارات اساطیر. چاپ سوم.*



- ۳- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۳). **دینها و کیشهای ایرانی در دوران باستان به روایت شهرستانی** (ترجمه الملل و النحل)، تهران: انتشارات هیرمند.
- ۴- باقری، مه‌ری. (۱۳۷۶). **ایران باستان**، تهران: نشر قطره، چاپ چهارم.
- ۵- پرتو علوی، سید‌العلی. (۱۳۵۳). **مختصری درباره تاریخ مزدک**، تهران: نشر اندیشه، چاپ سوم.
- ۶- پروکویوس. (۱۳۸۲). **جنگ‌های ایران و روم**، ترجمه محمد سعیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران: چاپ چهارم.
- ۷- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل. (۱۳۲۸). **شاهنامه ثعالبی (در شرح احوال سلاطین ایران)** ترجمه محمود هدایت، تهران: انتشارات چاپخانه مجلس.
- ۸- حمزه اصفهانی. (۱۳۴۶). **تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیا)**، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۹- خلعتبری، اللهیار و زارعی مهرورز، عباس. (۱۳۷۹). «بررسی جنبش مزدک» پژوهش‌نامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۲۷، ص ۱۲۶-۱۰۸.
- ۱۰- دیاکونوف، میخائیل میخائیلویچ. (۱۳۸۲). **تاریخ ایران باستان**، مترجم روحی ارباب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ سوم.
- ۱۱- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود. (۱۳۸۱). **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چاپ پنجم.
- ۱۲- رستگارفسای، منصور. (۱۳۶۹). **فرهنگ نامهای شاهنامه**، جلد دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۳- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). **تاریخ طبری**، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- ۱۴- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۳). **شاهنامه** (بر اساس چاپ مسکو)، تصحیح انتقادی رستم علی‌یف، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۸، تهران: نشر قطره.
- ۱۵- کریستین‌سن، آرتور. (۱۳۵۱). **ایران در زمان ساسانیان**، رشید یاسمی، تهران: انتشارات ابن‌سینا، چاپ چهارم.
- ۱۶- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود. (۱۳۶۳). **زین الأخبار**، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

۱۷- ماسه، هانری. (۱۳۵۰). *فردوسی و حماسه ملی*، ترجمه مهدی روشن ضمیر، تبریز: انتشارات کمیته استنادان.

۱۸- *مجموعه التواریخ والقصص*. (۱۳۱۸). تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور.

۱۹- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۵۶). *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.

۲۰- مسکویه رازی، ابوعلی. (۱۳۶۹). *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران: سروش.

۲۱- نظام الملک، خواجه ابوعلی حسن بن علی. (۱۳۶۹). *سیاست نامه*، تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم.

۲۲- نولدکه، تئودور. (۱۳۷۸). *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.

۲۳- هولم، جین و بوگر، جان. (۱۳۸۴). *زن در ادیان بزرگ جهان*، ترجمه علی غفاری، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.

۲۴- یارشاطر، احسان. (۱۳۷۷). «آیین مزدکی»، *تاریخ ایران کمبریج*، جلد سوم، قسمت دوم، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۴۴۷-۴۸۳.

۲۵- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (۱۳۵۶). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، مجلد اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم.

26- Frye, R.N. (2009) "The political history of Iran under the Sassanians" in: *The Cambridge history of Iran, vol. 3 (1), 5<sup>th</sup> pr.* Pp. 116-171.